



۲۰۱۶/۰۳/۱۳

پوهاند محمد حسن کاکړ

## اندر باب نوشته های شاغلو زمانی و سیستانی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. ه.

# فهرست مطالب

## مقدمه

### بخش نخست

در مورد نوشته‌های بناغلی زمانی

بیان حیرت‌انگیز ذهنی دیگری از بناغلی زمانی

ارتباط با برتانوی ها

چند لغزش مهم شاه امان الله

آخرین لویه جرگه شاه امان الله

تبلیغات و بغاوت های ضد پادشاه

بغاوت شنواری ها

حبیب الله در کوه‌دامن نا آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار

هجوم حبیب الله بر کابل

استحکامات شهر کابل و استعفی ناگهانی پادشاه

شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش

تشنگی و عشق مفرط با تاریخ دوره امانی

### بخش دووم

در مورد نوشته های شاغلی سیستانی

### یادداشت ها

## بخش نخست

### قسمت چارم

#### حمله حبیب الله بر کابل

حبیب الله قبل از اینکه رو به کابل نماید، نظر به گفته فیض محمد (۱۹) از جانب چند ملا و چند خان به حیث امیر شناخته شد. به این شیوه که "... ملایان بعید از دیانت... به اظهار اینکه بدون امیر حمله بر کابل شرعاً بلا جواز، و اگر کسی کشته شود خونش هدر و در نزد داور بی نیاز مردود است، نماز جمعه را با خطبه امارت به نام حبیب الله خواند. راه



مدعا برگرفتند. غبار (۸۲۲) هم میگوید که در همین تاریخ [۲۰ قوس] یکدسته خان و دزد در قلعه ملا ویس الدین (کلکان) شبانه اجتماع کرده و بچه سقا را به عنوان (پادشاه افغانستان) شناختند و دستاری بر سرش بستند. اما به روایت عزیز هندي (صفحه ۴۰۱) حبیب الله در کدام تاریخی بعد از تهاجم " امارت خود را در کوهدامن اعلان نموده و حکام و افراد خود را به هر طرف فرستاده بود... حبیب الله به مشوره ملا ها وقتی به این کار دست زد که سید حسین نخواست امیر شود. وی فکر نمیکرد که آنها قادر به سرنگونی حکومت شده بتوانند. القاب پادشاه و امیر بین خود از هم فرق دارند، و حبیب الله شاید در همینجا امیر نامیده شده باشد. زیرا وقتی زمام دار شد، لقب امیر را اختیار نمود. در مورد تاریخ و تعداد همراهان حبیب الله نیز اختلاف نظر موجود است، ولی تاریخی را که ستیوارت بیان میدارد درست بنظر میرسد که همانا ۱۴ دسمبر میباشد.

#### حبیب الله با برادرش حمیدالله

جای بسی تعجب درینجا است که حکومت، زمانی از داخل شدن مهاجمین به شهر خبر شد که آنها داخل کابل بودند. در اوضاع درهم و برهم شهر صدا میکردند که به جانب داری از حکومت میخواهند با شنواری ها بجنگند. به روایت غبار آنها دو صد نفر و به روایت عزیز هندي آنها در حدود یکصد و پنجاه نفر بودند. فیض محمد مجموع تعداد آنها را در حدود دو هزار بیان میکند که در بین شان صرف دوصد نفر مسلح و باقی با پایه برهنه روان بودند. فیض محمد این را هم اضافه میکند که عامل پیشروی اولیه و سریع مهاجمین، در پهلوی عدم آمادگی حکومت، این هم بود که "... وزرای خاین و حضرت شور بازار و سردار محمد عثمان و بزرگان کابل و محمد ولی خان... و غیره به ایشان اطمینان داده و وقت حمله را نشان داده بودند. " (فیض محمد، صفحه ۱۹) عزیز

هندي (صفحات ۳۵۶، ۳۵۷) از قول پسر حاجي عبد الرحمن، یکی از خوانین شمالی، میگوید: او در مجلسی اشتراک کرده بود که حبیب الله تهاجم بر کابل را تجویز نمود. او این خبر را با زحمت، شخصاً به وزیر حرب، سردار عبدالعزیز رساند ولی او به آن اهمیت نداده و پادشاه را هم از آن مطلع نساخت. نظر به گفتار عزیز هندی "تمام فکر و ذکر او به اندوختن دولت [پول] معطوف بود و این دولت بهمان اندازه بیشتر جمع آوری شده میتوانست که هرچه قیام طولانی تر میشد. " بر علاوه اینکه او آنقدر سرمایه اندوخته بود که تنها " مصارف روزانه آخور اسب هایش یکصد و پنجاه روپیه بود." به نظر عزیز هندی، این سردار عبدالعزیز بود که " حکومت افغانی شاه امان الله را به بچه سقو سپرد. (عزیز هندی، ۳۵۸) وزیر حرب امان الله، سردار عبدالعزیز مرا به یاد سردار غلام حیدر رسولی وزیر دفاع رئیس جمهور محمد داوود می اندازد که با بی کفایتی اش و با پیروی از اجندای خاص خودش، سرنگونی نظام جمهوری را ممکن ساخت.

عزیز هندی تهاجم حبیب الله کلکانی و رفقاییش را به کابل، نسبت به نویسندگان دیگر با طوالت بیشتر بیان مینماید. او شاهد اکثر واقعات بود و از یکی از رفقای حبیب الله روایت میکند که "... نیت بچه سقو این بود که همزمان با داخل شدن به شهر، چنان شایع سازد که گویا او با رفقاییش برای کمک به شاه آمده اند. به این ترتیب بلا وقفه یک راست داخل ارگ شده و پادشاه را گرفتار نماید." (عزیز هندی، صفحه ۳۵۹) حبیب الله این تکنیک را شاید به علتی اختیار نموده باشد که تمام توجه حکومت به شنوار معطوف و کابل را تقریباً از فوج خالی نموده بودند. پادشاه شهر را مقرون به خطر از جانب حبیب الله نمی پنداشت. در مورد اینکه حبیب الله بتاريخ ۱۴ دسمبر (جمعه، ۲۲ قوس، ۱۳۰۷) خود را به همراهی افرادش بدون کدام مانع بزرگ تا به نزدیکی های ارگ رسانید، همه نویسندگان متفق القول استند ولی هرکدام شان این حادثه را به طریقی اظهار نموده اند. عزیز هندی (۳۵۸) تعجب میکند که حبیب الله تنها: " به کمک یک چند نفری به کابل بیاید و هیچ کسی جلوش را گرفته نتواند و حتی تا به این حد که سپاهیان سفارت انگلیس را خلع سلاح نماید و از طرف خود افرادی را به حیث محافظ بگمارد و باز هم وزارت حرب از آن بی خبر باشد و پیشروی دیگری هم نموده و سلاح و تفنگ های عساکر مکتب حربی را از آنها بگیرد و وزارت حرب هنوز در خواب باشد. غبار (صفحه ۸۲۲) نکته اصلی مطلب عزیز هندی را تأیید و اضافه مینماید که: " در وقت پیشین همین روز (۲۲ قوس) وزارت حربیه مطلع شد که بچه سقا نزدیک کابل رسیده است. چون کابل را قبلاً از عسکر منظم تخلیه کرده بودند، پس بناچار معین وزارت حربیه (حبیب الله خان) با یک عده کوچک رو به راه شمال حرکت کرد. یک دسته پولیس هم به گردنه (اسمایی) صعود و تولى گارد شاهي به استقامت (کلوله پشته) مارش نمود، ولی بچه سقا تا آن وقت داخل سرک شهر ارای کابل شده، مستقیماً ارگ شاهي را هدف قرار داده بود. " این یک دسته کوچک نظامیان بود که با عزم راسخ بدون صدور امری از وزارت حرب، سقاویان را به عقب زدند. غبار (صفحه ۸۲۲) میگوید: "... هرژه نفر شاگردان تعلیمگاه سواری از باغ نزدیک (شهر ارا)، جلو سریع بچه سقا را گرفتند." اما به به روایت عزیز هندی (صفحه ۳۶۱) "... رساله شاهي بدون دریافت امر وزارت حرب، جنگ را با سقاویان آغاز و جلو سیلاب رو به افزون سقاویان رادر خارج از دروازه شهر گرفتند." فیض محمد (صفحه ۱۹) میگوید: "دسته ظابطان سواری... به دفاع برخاسته، ایشان را از دخول شهر باز داشتند." سقاوی ها این جا و آنجا به عقب مینشستند، در شهر آرا کمی جنگ و گریز نمودند و باز به باغ بالا و اطراف آن به عقب نشستند ولی حمله سریع و ناگهانی آنها با وجود آنکه کم دوام بود ولی بی کفایتی مقامات امنیتی و در رأس آن خود حکومت را در محافظت پایتخت بنمایش گذاشته و به اعتبار حکومت سخت لطمه وارد نمود.. شهریان و مردم چاردهی که به روایت فیض محمد

پنجاه هزار تفنگ و مهمات فراوان از حکومت بدست آورد بودند در دفاع از خانه های خود شده و کمتر کسی به یاری حکومت شتافت.

به روایت فیض محمد (صفحه ۲۰) مهمتر از آن اینکه: "... حتی بعضی از مردم وزیري، منگل و احمدزي سپاهیان امیر امان الله خان را از کوه اسمایی هدف گلوله کرده، از جمله غلام غوث [الدین]... افزون از سه صد میل تفنگ را که به دست آورده بود، با خود در خوست برده، خلاف دولت برخاست." نائب شاه، محمد ولی، و باز وزیر حرب سردار عبدالعزیز، در حالیکه هریک تفنگی در دست و عساکری در عقب خود داشتند، از کدام نکته ئی در نزدیکی ها دوان دوان به ارگ رسیدند. از آن به بعد بود که توپ ها به شلیک و طیاره ها به بمباری مواضع سقوی ها شروع نمودند. درین وقت به گفته غبار (صفحه ۸۲۳) "بچه سقا از کوه کافر و نه برجه و باغ بالا تا کوتل خیرخانه موضع گرفته و تقویه شده میرفت. در حالیکه دولت در شهر ارا و قلعه بلند و کوله پشته و تپه شیرپور، شکل دفاعی اختیار کرده بود." در روز سووم حمله که تک و توک جریان داشت و نظم حکومتی به هم خورده بود، مقامات برتانوی نیز با وجود آنکه حبیب الله برایشان اطمینان داده بود که به آنها سر و کاری نخواهد داشت از بد امنی مشوش گردیدند. در همین وقت یک طیاره اکتشافی در فضا نمایان شده و اوراقی را به پشتو و فارسی به روی شهر پاشید که در مورد دوستی افغان-انگلیس بسیار چیز ها گفته شده بود ولی در عین زمان اخطار هم داده بود که اگر به سفارت شان صدمه ئی رسید، آنها انتقام خواهند گرفت. با این کار هم مردم و هم مقامات حکومتی به قهر شدند و آن را یک عمل خلاف حریت افغانی تلقی نمودند. ولی برتانوی ها به این عمل از سببی دست زدند تا مبدا آنچه بالای شان واقع شود که بالای نمایندگان سیاسی شان "مکناتین Macnaghten" در جنگ اول افغان-انگلیس و "گوه نیاری Cavagnari" (۱) در جنگ دووم واقع شده و هر دو به قتل رسیده بودند. و هم شنواری ها قونسلگری شانرا در جلال آباد چور و به آتش کشیده بودند.



ملکه مادر، مادر شاه امان الله

در دناکترین حادثه، اثر هیبتناک تهاجم روی باشندگان ارگ بود که فریاد و ناله اطفال را بلند کرد و ملکه مادر آنقدر ترسید که نگراشت عساکر رساله شاهی و محافظین ارگ از آنها دور گردند. خود پادشاه راهم به حدی قهر ساخته بود که وزرای خود را به علت بی خبر گزاشتن او از حالات توییح مینمود. او که شخص با جرأتی بود، چند بار کوشید به میدان جنگ برود اما "هر بار سر ها به قدمش فرود می آمد و با منت و زاری و اشک او را از برآمدن ارگ منع مینمودند." (عزیز هندی، ۳۶۶) حوادث، تأثیرات ناگواری روی شاه گزاشت. در نتیجه عدم همکاری قوم ها و "... بی وفایی مردم کابل و چاردهی... یاس به او روی داده، مادر و زوجه و پسران کوچک خویش را با تمام جواهرات دولتی در روز چارم حمله حبیب الله و سید حسین به سواری طیاره به قندهار فرستاد." (فیض محمد، ص ۲۰)، اما عزیز هندی میگوید (صفحه ۳۷۱ - ۳۷۸) که "... درین وقت سید حسین نه خودش به یاری حبیب الله رفت و نه کمکی برایش فرستاد." و

گلوله باران توپ و بمباردمان طیاره به روز پنجم و یا ششم تهاجم، معنویات افراد حبیب الله را مز محل ساخته افراد بدون

<sup>۱</sup> Cavagnari که گوه نیاری تلفظ میشود، اصلاً یک نام ایتالوی است. اما در بین افغان ها به کمناری و یا کیو ناری معروف است

سلاحش به عقب نشسته و متباقی، اکثراً یا زخمی و یا کشته شدند. " آنها ایکه از سلاح کوت های کلوله پشته و باغ بالا اسلحه فراوان بدست آورده بودند، خوب میجنگیدند. حتی وقتی که حبیب الله در باغ بالا پنهان بود و چهره‌ئی به شانه اش اصابت نمود و زخم برداشت باز هم میجنگید و معنویات افراد خود را بلند نگه میداشت. (عزیز هندی، ۳۷۳، فیض محمد، ۲۰)

در فرجام به روز دهم و یا یازدهم تمام مهاجمین، اول از قلعه‌نه برجه و بعداً باغ بالا و اطراف و اکناف آن به عقب نشستند و به این ترتیب حکومتی ها بالای متجاوزین غالب شده و و شهر کابل از خطر آنها دفع گردید. در همین موقع بود که جنرال ترکی، کاظم پاشا، برای تنظیم امور جنگی وارد کابل شد. واضح است که اشتباه بزرگ سران حکومتی و در صدر شان سردار عبدالعزیز درین بود که قوه کافی برای دفاع شهر کابل نگذاشته بودند و حبیب الله با افراش به مهارت و جرأت به آسانی ازین فرصت استفاده نمودند.

در اصل، این اشتباه از شاه امان الله بود که فوج نیکه و پدرش را به فکر این که حال عصر قلم است نه شمشیر، تقلیل بخشید. این شعار بی جای او را یاغیان خوست از قبل باطل ساخته بودند.

زمانی که حبیب الله و همراهانش به کوه‌دامن عقب نشستند، کوه‌دانیان و کوهستانیان را ناراض دیدند. البته روحانیونشان کما فی السابق مصروف تبلیغات ضد حکومتی بوده، پادشاه را "کافر" دانسته و مردم را به جهاد تشویق مینمودند. خانان، ملکان و حتی مردم عام متردد بودند که چی موقفی را اختیار نمایند. عزیز هندی تنها نویسنده‌ئی هست که درین مورد

به تفصیل نوشته است. او (عزیز هندی، ۳۹۴-۳۹۶) میگوید: که آنها از هردو خوف داشتند و این خوف دربین شان عام بود که " قوای حکومتی بچه سقاو را تعقیب خواهند نمود و از آنجائیکه نامبرده یک دزد و غارتگر است، فرار را به قرار ترجیح داده، به کوه ها متواری خواهد شد و در آخر تمام بد نامی متوجه آنها خواهد گردید. لذا بیشتر باشندگان "این مناطق" به " نجاو، پنجشیر و جا های دیگر کوچیدند." بعضی ها حتی به این فکر بودند که " هر زمانی، قوای حکومتی داخل کوهستان شوند، آنها بچه سقاو و همراهانش را گرفتار و به حکومت تسلیم خواهند نمود." عزیز هندی بعداً میگوید که "اگر درین وقت قوای دولتی به کوهستان داخل میگردید، نابودی بچه سقاو حتمی بود." ولی حکومت از فوج کار نگرفته، ظفر خود را در مقابل سقاو ها تعقیب ننموده، به عوض آن اوراق تبلیغاتی پخش و از توپ و بمب استفاده نمود. پخش این اوراق از طیاره چنان وانمود کرد که "حکومت تمام باشندگان شمالی را مسئول این قیام میداند و به زودی فوجی را به آنصوب خواهد فرستاد." از آنجائیکه مردم عامه بیسواد بودند، مغرضین " افواهای پخش مینمودند که گویا پادشاه امر قتل عام آنها را به قوای خود داده است." آوازه ها و تبلیغات ضد حکومتی عام گردید و رعب بیشتر شد. همراهان حبیب الله، روحانیون و " فساد پیشه" های دیگر با استفاده ازین موقعیت، مسئله امارت حبیب الله را دامن زدند. عزیز هندی میگوید: در همین وقت بود که حبیب الله از طرف اشخاص فوق در کوه‌دامن، امیر انتخاب گردید. پیشنهاد امارت اول به سید حسین شده بود ولی او قبول نکرد. زیرا او " هیچگاهی ایمان نداشت که به ضد قدرت حکومت به موفقیت نایل آید." (عزیز هندی، ۴۰۰)، متعاقباً حبیب الله " سلطه خود را به جبر بالای مردم استحکام میبخشید و به زور از مردم عسکر گیری مینمود." پاسخ به این انکشافات از جانب حکومت چنین بود که " ... از کابل دهن توپ های دور بُر، بدون امتیاز جانب این مرم یاغی گردیده و قلعه مراد بیگ را گلوله باران نمود. بمباری های هوایی را در هفته دوم آغاز نمود که در نتیجه این بمباری و گلوله باران، مردم عادی بیشماری تلف گردید. بر علاوه وقتی که شدت بیشتر گرفت، اکثریت به این فکر شدند که موفقیت حکومت همانا در "بربادی آنها" نهفته است و باز هم عوض جنگ با حکومت راه مهاجرت را ادامه داده ولی " خانان و با رسوخانشان تا به آخر به کمک بچه سقاو نیامدند." کسانی که با بچه سقاو پیوستند مردم

ناداری بودند که مرامشان غارت و چور بود نه جنگ، " به این ترتیب برای بدست آوردن نان، راه خوبی برای آنها برابر گردیده بود." (عزیز هندی، ۴۰۲-۴۰۵)

### استحکامات شهر کابل و استعفای ناگهانی پادشاه

غبار میگوید (صفحه ۸۲۴) که حبیب الله و رفقاییش در ۲۵ دسمبر از کابل عقب نشستند. از آن به بعد... تقریباً دوازده هزار عسکر منظم و غیر منظم در سرتاسر خط کوتل خیر خانه و غیره حصص تمرکز یافت و اشغال قطعی کاپیسا و پروان محتمل گردید. "ولی او این را هم اضافه میکند که به علت عدم موجودیت و یا سبوتاژ یک مرکز عالی، امر مارش داده نشد و این جبهه در حالت دفاعی باقی ماند.

به روایت فیض محمد (صفحه ۲۱) این جبهه بار بار توسط فوج منظم و ایله جاری تقویه میشد. و مواضع کوهدامنی ها در قلعه مراد بیگ و مربوطات مورد هدف قرار میگرفت ولی بی اثر بود.

عزیز هندی این زمان را به تفصیل بیان میکند که خلاصه آن قرار ذیل میباشد: به تجویز جنرال ترکی، کاظم پاشا، در جنوب غرب و شمالغرب کابل خطوط دفاعی تشکیل گردید. و تقریباً بیست و دو هزار فوج منظم و غیر منظم در آن جا به جا گردید و قوماندۀ هر محاذ به یک جرنیل سپرده شد، جبهه باغ بالا به سان مرکز مستحکم و بالای تپه های مشرف به میدان طیارات، توپ ها تعبیه شده و به این ترتیب امنیت کابل تأمین گردید. به فوج هم امر پیشروی داده شده و قوماندۀ آن هم به جنرال محمد عمر [سور جرنیل] سپرده شد. نامبرده در پهلوی اینکه یک قوماندان شجاع بود، درشت، ظالم و رشوه خور نیز بود. که به همین علت چندین بار زندانی گردیده بود ولی در مواقع اضطراری، فوراً آزاد و یک وظیفه به او سپرده میشد که این بار هم همینطور شد. اینکه قوه زیر دست جنرال محمد عمر چی اندازه بود معلومات در دست نیست. ولی یک قسمتی از کل قوای بود که ده مایل دور تر از کابل چند قریه را متصرف و به آنطرف قله های قلعه مراد بیگ



حمیدالله، برادر حبیب الله با همراهان

سنگر ساخته و آنرا مرکز خود گردانید. او مهمات جمع آوری نمود تا به داخل منطقه به پیش برود. ولی یک مشکل بزرگ نیز داشت و آن اینکه در داخل فوج او، جنگجویان منگل و خدران تحت قوماندۀ سران خود بودند. و این سران در جنگ خوست از او چنان آزرده شده بودند که: "با وی مشاجره لفظی میداشتند تا گپ به زور آزمائی رسید و از هر دو طرف چند نفری زخمی [گردید] و خود سور جرنیل هم توسط گلوله در پا زخم برداشت و از میدان جنگ بطرف خیمه اش عقب نشستند." این آوازه به سرعت در بین رضا کاران و فوج پخش گردید که باعث یک بی نظمی عام در خط اول جنگ شد. نایب پادشاه، محمد ولی فوراً از کابل خود را به آنجا رساند و سران آزردۀ منگل را آرام ساخت ولی یک حمله ناگهانی بالای فوج سور جرنیل در شب ۱۳ جنوری سال ۱۹۲۹ بیش از حد مؤثر ثابت گردید.

در آنشب " ... حمیدالله برادر بچه سقا، با پنجاه تن ... از چار جانب اقدام به شبخون نمودند." هدف از چاپه زدن صرف این بود تا فوج سرکار و رضا کارانرا یک کمی وار خطا سازند ولی، "همینکه چاپه آغاز گردید قسمتی از [فوج سرکاری] تصور نمود که لشکر کوهستان که افواهاست تجمع شان قبلاً پخش شده بود ناگهانی تهاجم نموده اند و قسمت دیگر فوج چنین پنداشت که لشکر قبایلی حادثه صبح را دوباره به راه انداخته و گرم ساخته اند و فوج را که در اثر سرمای شدید داخل خیمه ها بودند، به وارخطائی وادار به برآمدن از خیمه ساخته و زمانی که دیدند از چار طرف بالایشان گلوله میبارد، در تاریکی بسیار ترسناک شب، به هر جهتی که تقلا کرده بودند به همان طرف فرار نمودند." (عزیز هندی، ۴۱۴)

به این ترتیب تمام تفنگ، ماشیندار، و توپ فوج سرکاری بدست حبیب الله و همراهانش افتاده و خود را به نزدیکی کابل رسانیدند. ولی طوری که قبلاً اشاره شد ترتیبات دفاعی کابل چنان مستحکم بود که تسخیر آن برای حبیب الله و همراهانش ناممکن بود.

اما وقتی "خبر شکستن این قلعه (کمر بند) در همان نیمه شب به غازی امان الله رسید ... تمام آرزو های او برای استحکام حکومت آینده از بین رفت." (عزیز هندی، صفحه ۴۱۷)، این یگانه تراژیدی نبود، شنواری های یاغی بزرگترین مشکل پادشاه بودند. به گفته فیض محمد (صفحات ۲۱، ۱۰۸) رئیس تنظیمیۀ ننگرهار، سردار علی احمد، "به طمع امارت با خامه خدیعت و فریب به امان الله خان نوشت که: ۲۳ هزار کس از شنواری و غیره جانب کابل به راه افتادند، اطلاعاً عرض شد." و این مکتوب او به امان الله خان رسیده موجب هراس او گشت. فیض محمد باز مینویسد که: "... پادشاه هم به فراست دریافت که وزرای غدار و خیانت کارش او را دست بسته به حبیب الله خان خواهند سپرد، ناچار ترک سلطنت نموده، فرار اختیار کرد که گویا فرارش از همان مکتوب علی احمد خان به روی کار آمده." (فیض محمد، ص ۱۰۸) در جای دیگر فیض محمد عزم پادشاه را چنین یاد مینماید که "از بی وفایی قشون نظامی و قومی و اهالی شهر کابل و چار دهی... امیر امان الله خان را از حصول ظفر مایوس ساخته در خوف و رعب گرفتند و به پسر سقا سپردن انداختند." (فیض محمد، ۱۰۸-۲۱۰)

به این ترتیب پادشاه روحیه مقاومت را از دست داد. با وجودیکه استحکام کابل قوی، فوج جا بجا و به شمول توپ ها و چند طیاره، اسلحه فراوان بود، پادشاه در همان نیمه شب، بدون آنکه با کسی مشوره نماید، برادر بزرگتر خود معین السلطنه سردار عنایت الله را که به حکمروائی علاقمند نبود راضی ساخت که بجای او پادشاه باشد. خودش ساعت ۹ صبح ۱۴ جنوری سال ۱۹۲۹ به معیت محمود طرزی، غلام صدیق وزیر امور خارجه، محمد یعقوب وزیر دربار، و عبدالاحد (مایار) وزیر داخله، ذریعۀ موتر به صوب کندهار حرکت نمود. (فیض محمد، ص ۲۱)، ستیوارت، ص ۴۶۹)

عزیز هندی از مشقات پادشاه به علت برف باری های متواتر، سردی ئی شدید ماه جدی و نبود تیل کافی در موتر های شاهی نیز یاد آوری میکند و از آنجائیکه اعتقادش را در مورد اشخاص اعتمادی خود نیز از دست داده بود، وقت گرانبهای



خود را ضایع ننموده و با تیل اندک به طرف کندهار روانه گردید. تیل را در راه از یک تانکر تیل بدست آورد و به استثنای وقفه های کوتاه در غزنی و مقر، راه به اثر برفباری های پی در پی غیر قابل عبور بود تا آنکه به کمک مردم قابل استفاده موتر گردید. (عزیز هندی، صفحات ۴۲۲-۴۲۵)،

ستیوارت حتی میگوید که امان الله با همراهانش چار ساعت پای پیاده منزل کرد تا به مقر رسید و یازنه اش محمد حسن از کندهار با چار موتر رسید و همه به کندهار رفتند. تمام این سفر ۳۲ ساعت طول کشید.

بعد از کنار رفتن امان الله سه واقعه مهم رخ داد: سردار علی احمد، رئیس تنظیمیه ننگرهار اعلان پادشاهی نمود ولی درین کار کوتاه آمد و حتی مجبور شد برای حفظ جانش میدان را ترک گفته و با تکالیف بیشمار خود را به پشاور برساند. واقعه دیگر، که ممکن برای افغانستان و افغان ها بسیار سخت تمام شده باشد، عقب نشینی فوج هزار نفری اتحاد شوروی از مزار به سرکردگی صرف بنام غلام نبی بود که عازم کابل بودند. این موضوع در بین نویسندگان افغان توسط روان شاد خلیل الله خلیلی در رساله ئی بنام "تهاجم اول اتحاد شوروی به افغانستان" به رشته تحریر در آمده است. درین زمان سفیر برتانیه در مسکو، بریت ویت (Braith Waite) در اثر خود به رویت اسناد رسمی روسیه مینویسد که: "روس ها در بهار سال ۱۹۲۹ به افغانستان تهاجم نمودند تا امان الله را دوباره به روی تخت متزلزلش بنشانند. ستالین حدود یکهزار افراد را در یونیفورم افغانی به قوماندانی ائشه اسبق نظامی بنام پریماکوف که یونیفورم ترکی به تن داشت به افغانستان فرستاد. آنها مزار و بلخ را بعد از جنگ های شدید تصرف شدند، ولی طرفداری مردم محلی را به سرعت از دست دادند و ستالین وقتی از فرار امان الله خبر شد آنها را فرا خواند. (۱۸)

ستیوارت این واقعه را با یک اندازه تغییر ولی با تفصیل بیان کرده و گفته است که: این قوه انتخابی از تقریباً ۸۰۰ نفر بوجود آمده بود. این قوه در اوایل ماه می به اشتراک چند طیاره، یعنی در زمان امارت حبیب الله کلکانی به افغانستان فرستاده شد و وقتی ستالین آنرا فرا خواند، غلام نبی با وجود آنهم با جنگجویان افغانی خود، تا بامیان پیش رفت و باز به عقب کشید. (ستیوارت، ۵۶۱)

اینکه آیا این قوه به درخواست شاه امان اله فرستاده شده بود معلوم نیست. ستیوارت میگوید که این مسئله کار غلام نبی سفیر آنوقت افغانستان در مسکو و برادرش غلام صدیق بود. دوومی که برای دو ماه به مسکو رفته بود، در آنجا مشترکاً با برادر خود از کمیسار امور خارجه و کارخان معاون او در امور آسیائی درخواست نمودند که با امان الله خان در راه اعاده زمام داری اش کمک نمایند. ازین به بعد بود که بپروی سیاسی اتحاد شوروی (پولیت بپرو و یا دفتر سیاسی) به این فیصله رسید. در مورد نحوه این کمک که چه نوع صورت بگیرد، هردو برادر با جنرال پریماکوف و ستالین که رهبر اعظم اتحاد شوروی بود گفت و گو کرده و قوه به صورتی فرستاده شد که در بالا ذکر گردید. (ستیوارت، ص ۵۶۱)

معلوم نیست که این فوج اتحاد شوروی را این برادران خود سرانه تقاضا نموده بودند و یا اینکه به امر شاه امان الله آنجا رفته بودند. تصور به این شده میتواند که شاید غلام صدیق به امر پادشاه از کندهار به همین منظور رفته باشد. جای تعجب است که ستالین چنان یک قوه را به افغانستان سوق داده باشد، زیرا او در راه دسترسی به قدرت بعد از کوبیدن تمام رقبای خود، در ببحوجه استحکام سوشیلیزم در داخل اتحاد شوروی بود. معنی اش این شده میتوانست که او از صدور انقلاب به ممالک دیگر اجتناب مینماید در حالیکه بزرگترین رقیب مغلوب وی، لیون تراتسکی معتقد بود که به منظور نگهداری "انقلاب اکتوبر"، در ممالک دیگر انقلاب ها بصورت دایمی افروخته نگه داشته شوند. چنانچه میگفت: "کسی که در قرن بیستم تولد شده است و انقلابی نیست سهو میکند."

عجیب تر اینکه سه روز بعد از گوشه گیری پادشاه یعنی در ۱۷ جنوری، حبیب الله کلکانی، بدون آنکه جنگ کرده باشد، بر ارگ مسلط گردید. سردار عنایت الله بعد از سه روز پادشاهی با خانواده و بعضی اراکین بلند رتبه حکومتی، توسط طیاره های انگلیس خود را به سلامت به پشاور رساند. حبیب الله خود را خادم دین رسول الله نامیده و در حال موجودیت جنگ داخلی به زمام داری آغاز نمود که نه ماه طول کشید تا بالاخره آل یحیی به سر کردگی جنرال محمد نادر، زمام را بدست گرفت.

امان الله بعد از یکجا شدن با عنایت الله پادشاه مستعفی دووم و علی احمد پادشاه مستعفی سووم درکندهار، حرکت پادشاه شدن دوباره را آغاز نمود. مردم کندهار با او اظهار همدردی نشان دادند ولی در آماده ساختن مردان جنگی دل نادل بودند. اما زمانی که امان الله برایشان گفت، برای جلب مردان جنگی به هرات میرود، کندهاری ها برایش در حدود چارده هزار مرد آماده نمودند. وی در آنجا یک حکومت جدید تنظیم نمود و با فوج قومی جدید بتاريخ ۲۵ ماه مارچ ۱۹۲۹ بصوب کابل عزیمت نمود. در غزنی بیشتر از دو هزار مرد هزاره بغرض پشتیبانی با وی همراه گردیدند. ولی وی در غزنی با خطرانی مواجه گردید.

خطر اول از طرف عساکر امیر حبیب الله بود که چندان دور نبودند. خطر دیگر از طرف قوم های پونده "سلیمان خیل" و "اندر" بود که طی کوچ های موسمی از هند به غزنی رسیده و از طرف شیر آغا مجددی به ضد پادشاه تحریک گردیده بودند. مجددی سالها قبل به علت ریفورم های شاه، افغانستان را ترک و در دیره اسماعیل خان مسکن گزید که قوم های "پونده" مریدان او بودند. در بین اقوام "پونده"، سلیمان خیل ثروتمند و مالک سلاح بودند، ولی تفنگ هایشان



مقبره اعلیحضرت غازی شاه امان الله و پدرش امیر شهید، سراج الملة، امیر حبیب الله  
در شهر جلال آباد

کارطوس کافی نداشت. وقتی حبیب الله در کابل ازین حالتشان واقف گردید" ... وزارت حربیه را فرمان کرد که از هر رقم فشنگ که به تفنگ های آنها راست بیاید صندوق های زیادی را فوراً حمل و نقل داده، به آنها برسانند." (فیض محمد، ص ۹۷) لشکر پادشاه که اینجا و آنجا در درگیری ها به موفقیت های دست یافته بود موفق خوبی داشت. در

همین وقت بود که یک ملا به بهانه عرض حال میخواست خود را به پادشاه رسانیده و او را با تیرچه بقتل برساند که دستگیر شده و کشته شد.

امیر جدید در کابل بنا به ظلم های برادر خودش حمیدالله و والی کابل ملک محسن، با مخالفت های رو برو شده بود. در حالیکه آنها تبلیغ میکردند که امان الله از دائره اسلام خارج گردیده است. تا این دم وردگ ها چند حمله فوج امیر جدید را با موفقیت خنثی نموده بودند. وزیر داخله عبدالاحد (مایار وردگ) به پادشاه مشوره داد تا از راه وردگ رو به کابل پیشی نماید ولی پادشاه بعد از اینکه تعدادی از لشکر کندهاری میدان جنگ را ترک و به طرف کندهار روانه شده بودند به مشوره یازنه اش محمد حسن، به صورت ناگهانی بتاريخ ۲۳ ما می بصوب کندهار عقب نشست. آنها حتی به وزیر داخله هم شک بردند که میخواست وی را به این صورت در دام عساکر امیر حبیب الله باندازد. (ستیوارت، ص ۵۶۵) جایی در نزدیکی های کندهار تمام خانواده اش- ۲۷ مرد، ۳۵ زن و اطفال و سه خدمه در چند موتر با او پیوستند و با هم به کوپته که در آنوقت هند برتانوی به حساب می آمد رفته و بعد به بمبئی کوچیدند. که از آنجا توسط کشتی عازم ایتالیه شد. او تا پایان عمرش در آنجا رحل اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۹۶۱ وفات و میت اش در جوار پدرش در شهر جلال آباد افغانستان به خاک سپرده شد.



پایان قسمت چارم، بخش نخست

ادامه دارد

لطفاً برای مطالعه قسمت اول، دوم و سووم بخش نخست،

به لنک های زیر مراجعه فرمائید

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andarbab\\_neshtahay\\_zamani\\_sistani\\_01.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_neshtahay_zamani_sistani_01.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andarbab\\_ne\\_weshtahay\\_zamani\\_sistani\\_۰۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_ne_weshtahay_zamani_sistani_۰۲.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andarbab\\_ne\\_weshtahay\\_zamani\\_sistani\\_۰۳.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_ne_weshtahay_zamani_sistani_۰۳.pdf)

